

فصلنامه علمی - تخصصی فرهنگ پژوهش

شماره ۱۴ و ۱۵، تابستان و پاییز ۱۳۹۲، ویژه فلسفه و کلام

سنت‌های الهی دنیوی ناظر به سرانجام انحرافات اخلاقی از دیدگاه قرآن

تاریخ دریافت: ۹۳/۱/۲۵ تاریخ تأیید: ۹۳/۳/۱۳

سجاد عرفان*

چکیده: سنت‌های الهی، قوانینی است که به وسیله آنها جهان اداره می‌شود. بخشی از این سنت‌ها، سنت‌های الهی دنیوی ناظر به سرانجام انحرافات اخلاقی است که در ارتباط با کجروی‌های اخلاقی انسان بوده، در مورد آنها جاری می‌شوند. قرآن کریم به این سنت‌های الهی، اشاره کرده است و در مورد سرانجام انحرافات اخلاقی، تعبیر به عاقبت سوء دارد. با رجوع به آیات قرآن و تفسیر آنها، جریان این سنت‌ها در زندگی انسان، به دو بخش فردی و اجتماعی تقسیم می‌شود که در بخش فردی، مهمترین سنت جاری الهی، سنت مؤاخذه الهی است. این سنت، دارای مصادیق فراوانی است که برخی از آنها مقارن با هلاکت و برخی دیگر ملازم با هلاکت هستند. سنت بی‌اثر شدن اعمال، سنت دیگری است که در مورد افراد جاری است. در مورد اجتماع نیز سنت‌های مختلفی مانند مؤاخذه اجتماعی و جایگزینی جاری می‌شود.

واژگان کلیدی: سنت‌های الهی، انحرافات اخلاقی، سرانجام، مؤاخذه.

* کارشناسی ارشد مدرسی معارف اسلامی دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام

مقدمه

سنت‌های الهی به عنوان قوانینی در قرآن مطرح شده است که از طرف پروردگار، بر جهان هستی حاکم هستند و جهان بر اساس آنها اداره می‌شود. خصوصیت این سنت‌ها، تحقق حتمی و تغییرناپذیر بودنشان است و جاری شدن آنها مشروط به شرایط خاصی است که با فراهم آمدن آن شرایط، محقق می‌شوند. بخشی از این سنت‌ها، در مورد زندگی انسان است و او با اعمال خود، شرایط لازم را برای تحقق سنت‌ها فراهم می‌کند. قسمتی از اعمال انسان، اعمال اخلاقی اوست که در مورد آنها، انسان ممکن است دچار انحراف و کجروی شود و مطابق با آن اعمال، شرایطی پدید آید که سنت‌های الهی مرتبط با آن شرایط، جاری شوند.

انسان نسبت به انحرافات اخلاقی حالات مختلفی دارد. گاهی در ابتدا و شروع انحراف اخلاقی است، گاهی بر آن مداومت و اصرار دارد و گاهی به پایان راه خود، در این انحراف رسیده است. سنت‌های مطابق با هر یک از مقاطع سه‌گانه ذکر شده از انحرافات اخلاقی نیز در دو بخش زندگی دنیوی و اخروی انسان جاری است. حال با توجه به اینکه از دیدگاه قرآن، اداره جهان بر طبق سنت‌های الهی است و برخی از آنها مرتبط با سرانجام انحرافات اخلاقی انسان است و جریان بعضی از این سنت‌ها در دنیا است، این سؤال مطرح می‌شود که سنت‌های دنیوی ناظر به سرانجام انحرافات اخلاقی از دیدگاه قرآن چیست؟

شناخت سنت‌های دنیوی الهی ناظر به سرانجام انحرافات اخلاقی دارای اهمیت بسیاری است زیرا از یک سو به انسان آگاهی می‌دهد که پایان انحراف اخلاقی، دارای آثار سوء در زندگی فردی و اجتماعی است و از سویی دیگر در بخش رفتار و اعمال انسان، انگیزه را برای

مراقبت و یا اصلاح انحراف اخلاقی ایجاد می‌کند و به وسیله آن از حوادثی که به دنبال انحرافات اخلاقی اتفاق می‌افتد، جلوگیری می‌کند.

بررسی سنت‌های الهی همواره از زمان تفسیر آیات قرآن، توسط مفسران، به صورت کلی و در ضمن تفسیر آیات دیگر بوده است؛ البته به صورت جدا و مستقل نیز درباره سنت‌های الهی پژوهش‌هایی صورت گرفته است که به صورت عام و کلی به مباحث سنت‌های الهی پرداخته‌اند؛ اما اثری مشاهده نشده است که به بحث سنت‌های دنیوی الهی ناظر به سرانجام انحرافات اخلاقی از دیدگاه قرآن، به صورت مستقل پرداخته باشد.

در این پژوهش با استفاده از برخی منابع تفسیری قرآن کریم، سنت‌های الهی دنیوی در مورد انحرافات اخلاقی انسان از دیدگاه قرآن بیان می‌شود، به صورتی که ابتدا سنت‌های ناظر به سرانجام انحرافات فردی و بعد از آن سنت‌های ناظر به سرانجام انحرافات اجتماعی بررسی می‌شود.

۱- سنت‌های الهی دنیوی ناظر به سرانجام انحرافات اخلاقی از دیدگاه قرآن

سنت‌های الهی ناظر به سرانجام انحرافات اخلاقی، سنت‌هایی است که در پایان زندگی انسان منحرف اخلاقی جاری می‌شود، در زمانی که پیمانۀ عمر انسان یا جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، لبریز شده، فرصت‌ها به پایان رسیده است.

قرآن به این نقطه حیاتی زندگی انسان اشاره کرده است و در آیات بسیاری از آن به عنوان «عاقبت» یاد می‌کند، به عنوان مثال درباره سرانجام کسانی که اعمال بد انجام داده‌اند، می‌فرماید: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْاى أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ؛ آنگاه

فرجام کسانی که بدی کردند [بسی] بدتر بود، [چرا] که آیات خدا را تکذیب کردند و آنها را به ریشخند می‌گرفتند». (روم: ۱۰)

کلمه «عاقبه» در این آیه، برگرفته از کلمه «عقب» است و به معنای این است که چیزی در پشت سر شیئی دیگری واقع شود در حالی که بین آن دو رابطه و اتصال باشد. (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۸، ص ۱۸۵). در این کلمه، آنچه در عقب قرار می‌گیرد، پایان همان اولی است؛ یعنی آنچه به عنوان عقوبت و سرانجام به انسان می‌رسد، ثمره قسمت‌های ابتدایی زندگی اوست.

عاقبت در قرآن، اگر بدون مضاف الیه به کار رود به معنای پایان خوب و سرانجام نیکو است ولی اگر همراه با مضاف الیه باشد، این مضاف الیه است که معنای عاقبت را مشخص می‌کند. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۵۷۵). در آیه ذکر شده، عاقبت اضافه به کلمه‌ای شده است که دلالت بر کسانی می‌کند که بد عمل کرده‌اند، سرانجام این گروه «السُّوای» معرفی شده است؛ یعنی حالتی که انسان، از آن رنج می‌برد.

۱-۱- سنت‌های الهی دنیوی ناظر به سرانجام انحرافات فردی

سنت‌های الهی دنیوی ناظر به سرانجام انحرافات فردی، سنت‌هایی است که در مورد سرانجام انسان مبتلا به کجروی‌های اخلاقی جاری می‌شود که عبارتند از:

۱-۱-۱- سنت مؤاخذه پایانی

یکی از سنت‌های الهی که در پایان زندگی انسانی که دچار کجروی اخلاقی شده است جاری می‌شود، سنت مؤاخذه پایانی است؛ به این معنا که دچار عقوبت الهی می‌شود و زندگی او در دنیا خاتمه می‌یابد. این سنت را می‌توان مهم‌ترین سنت در مورد آنها دانست.

قرآن به این سنت مهم، در آیات متعددی با واژه «أخذ» اشاره کرده است که به معنای دستیابی به آنها همراه با قهر و غلبه و شدت است. (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۳۵). البته بیان سنت مؤاخذه در قرآن به وسیله کلمه «أخذ» به صورت مشترک معنوی و دارای افراد دیگری نیز هست، مانند سنت تنبیهی الهی در دنیا یا مؤاخذه اخروی، در این صورت، سیاق آیه‌ای که کلمه «أخذ» در آن به کار رفته است، مشخص‌کننده فرد مورد نظر است.

مؤاخذه پایانی، دارای مصادیق مختلفی است که تفاوت آنها، مطابق با سنت الهی دیگری به نام سنت مطابقت جرم و عقوبت است، به این معنا که هر جرم و گناه، عقوبت مطابق با خود را به همراه دارد.

این مصادیق، به دو گروه مصادیق مقارن با مرگ و یا ملازم با آن تقسیم می‌شود، زیرا بعضی از مصادیق، مقارن با هلاکت و پایان یافتن زندگی است، به صورتی که بین مصادیق و هلاکت، زمانی هر چند کوتاه، فاصله است و در زمان کمی بعد از جاری شدن موارد مقارن با هلاکت، زندگی منحرفان به پایان می‌رسد و بعضی از آنها ملازم با پایان یافتن زندگی منحرفان است؛ یعنی همراه با جاری شدن عقوبت الهی، مرگ آنها نیز می‌رسد.

۱-۱-۱-۱ - مصادیق مقارن هلاکت

بعضی از مصادیق مؤاخذه پایانی، خبر از نزدیک بودن مرگ و از بین رفتن می‌دهد که این وضعیت، عقوبت بیشتری برای منحرفان اخلاقی است؛ زیرا جاری شدن چنین حالتی، رنجی را به همراه دارد و به صورتی است که درد حاصل از ترک دنیا و از بین رفتن، هر کدام عذابی مضاعف برای آنها می‌شود.

یکی از مصادیق مؤاخذه پایانی که مقارن با هلاکت خواهد بود، مسخ شدن منحرفان است. مسخ، در لغت به معنای تغییر صورت چیزی به صورت قبیح‌تر است. (طریحی، ۱۳۷۵،

ج ۲، ص ۴۴۳). اما در اصطلاح، به تغییر حالتی گفته می‌شود که در برخی از انسان‌ها به دلیل عقوبت الهی صورت گرفته است و انسان در آن، صورت حیوانی می‌پذیرد. (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۱۳۳). در این حالت انسانیت او باقی است. برای مثال در پذیرش صورت بوزینه، او انسان بوزینه می‌شود. انسانیت او عوض نشده است، زیرا با عوض شدن صورت انسانی ایشان، غرضی که مترتب بر این عقوبت است، حاصل نمی‌شود؛ یعنی رنجی از آن نمی‌برد، زیرا یک روح حیوانی، از جسم حیوانی خود هیچ رنجی نمی‌برد؛ بلکه روح انسانی است که به واسطه تبلور اعمالش، در شکل جدید مادی خود، از آن رنج می‌برد. پس کسی که مسخ شده است، انسان مورد مسخ است نه مسخی که فاقد انسانیت باشد. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۲۰۹)

قرآن درباره مسخ برخی از انسان‌ها می‌فرماید: «قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ؛ بگو: آیا شما را به بدتر از این کيفر در پیشگاه خدا، خبر دهم؟ همانان که خدا لعنتشان کرده و بر آنان خشم گرفته و از آنان بوزینگان و خوکان پدید آورده است». (مائده: ۶۰). آیه، در مورد انسان‌هایی است که به دلیل نافرمانی و انحراف، دچار عقوبت مسخ شده‌اند. در این مسخ شدن، بعضی از آنان به شکل بوزینه شدند؛ زیرا در عمل، گرفتار پیروی از دیگران بودند و بعضی دیگر؛ یعنی بزرگان شهوت پرست، به صورت خوک درآمدند.

مسخ آنها به دلیل نزدیکی به هلاکتشان، جزء مصادیق مقارن با هلاکت شمرده می‌شود. امام صادق علیه السلام در مورد نزدیکی هلاکت به مسخ‌شدگان، می‌فرماید: «قال إن أولئك مسخوا ثلاثة أيام ثم ماتوا و لم يتناسلوا و إن القردة اليوم مثل أولئك و كذلك الخنازير و سائر المسوخ ما وجد منها اليوم من شيء فهو مثله لا يحل أن يؤكل لحمه؛ همانا آنها سه روز مسخ شدند سپس مردند و نسلی

از آنان باقی نماند و همانا بوزینه و همچنین خوک و سایر حیواناتی که امروزه هستند به دلیل شباهت‌شان به مسخ شدگان، خوردن گوشتشان حلال نیست». (صدوق، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۲۵). پس بعد از گرفتاری به مسخ، سه روز بیشتر در این حالت زنده نخواهند ماند و مسخ آنها، عقوبتی نزدیک به مرگ است.

مسخ به عنوان عقوبت الهی، مخصوص به اقوام گذشته نیست و برای کسانی که در زمان حال یا آینده زندگی می‌کنند و اعمالشان مطابق مسخ‌شدگان است، امکان وقوعی دارد. قرآن می‌فرماید: «فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلْفَهَا وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ؛ وَ مَا أَن [عقوبت] را برای حاضران، و [نسل‌های] پس از آن، عبرتی، و برای پرهیزگاران پندی قرار دادیم.» (بقره: ۶۶)

در این آیه، ضمیر «ها» به امت مورد مسخ‌شده بر می‌گردد و واژه «نکال» نیز به معنای ذلیل کردن و اهانت نسبت به شخص، به دلیل کار بد اوست به صورتی که کار بد او عبرتی برای دیگران شود. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۹۹) بنابر این، برای کسانی که در زمان آنها زندگی کردند و کسانی که بعد از ایشان می‌آیند و اخبار آنها را دریافت می‌کنند، عبرت خواهند بود. البته عبرت شدن برای دیگران در صورتی است که امکان عبرت گرفتن، برای آنها وجود داشته باشد؛ یعنی در جریان مسخ، هم سبب که فعل آنها است و هم مسبب که مسخ شدن آنها است، برای بقیه نیز امکان تکرارش باشد؛ در غیر این صورت، عبرت قرار دادن مسخ-شدگان برای دیگران بدون معنا است.

پس جریان مسخ شدن، یک قضیه شخصی مربوط به اقوام گذشته نیست؛ بلکه سنت الهی است و تکرار آن در طول تاریخ ممکن است. (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۱۲۲). همچنین قرآن در آیه دیگری، در ضمن تهدید مجرمان، مسخ شدن را یکی از عذاب‌های الهی بیان می‌کند و می‌فرماید: «وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَاتِبِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ؛ وَ

اگر بخواهیم، هرآینه ایشان را در جای خود مسخ می‌کنیم [به گونه‌ای] که نه بتوانند بروند و نه برگردند». (یس: ۶۷)

۲-۱-۱-۱- مصادیق ملازم با مرگ (هلاکت)

در جریان عقوبت الهی برخی از مصادیق، ملازم با مرگ مجرمان خواهد بود؛ یعنی به صورتی است که با جاری شدن این نوع مؤاخذه، زندگی ایشان در دنیا پایان می‌پذیرد. قرآن، مصادیق ملازم با مرگ را به همراه عنوان دیگری به نام هلاکت نیز مطرح می‌کند. این واژه به معنای سقوط از حیات و زندگانی است. (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱۱، ص ۲۰۷). همچنین این کلمه شامل موارد فنا یا مرگ عادی نیز می‌شود. به همین دلیل برای به دست آوردن معنای مورد نظر باید به قرینه‌های موجود در آیه توجه کرد؛ البته بیشترین کاربرد قرآنی هلاکت، در مورد از بین رفتنی است که نتیجه مؤاخذه الهی است.

قرآن می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ؛ و قطعاً نسل‌های پیش از شما را هنگامی که ستم کردند به هلاکت رساندیم، و پیامبران‌شان دلایل آشکار برایشان آوردند ولی بر آن نبودند که ایمان بیاورند. این گونه مردم بزهکار را جزا می‌دهیم». (یونس: ۱۳)

مصادیق همراه با مرگ و هلاکت منحرفان، بسیار است؛ زیرا نوع انحراف افراد مختلف با هم فرق می‌کند و با توجه به نوع انحراف، مصداق هلاکت نیز فرق می‌کند به صورتی که همراه با هر گناه یا انحراف جدید، مصداق جدیدی از هلاکت پدید می‌آید. مهمترین مصادیق هلاکت که توسط قرآن بیان شده، عبارتند از:

۱-۲-۱-۱-۱-۱- غرق

یکی از مصادیق مؤاخذة الهی که زندگی منحرفان به وسیله آن پایان می‌پذیرد، غرق شدن است؛ یعنی افرادی که مبتلای به کجروی شده‌اند، با فراهم شدن مقدماتی غرق می‌شوند. قرآن، در جریان فرزند حضرت نوح علیه السلام می‌فرماید: «فَكَانَ مِنَ الْمُرْقِقِينَ» [پسر نوح] از غرق شدگان گردید». (هود: ۴۳). او نیز مانند قوم حضرت نوح، به عذاب الهی غرق شدن گرفتار شد؛ همچنین در آیه دیگر، علت وارد شدن چنین عذابی را، بی‌راهه رفتن و نداشتن عمل صالح بیان می‌کند و می‌فرماید: «قَالَ يٰ نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ؛ فرمود: «ای نوح، او در حقیقت از کسان تو نیست، او [دارای] کرداری ناشایسته است» (هود: ۴۶)

در این آیه، کلمه «عمل»، مصدری است که دلالت بر مبالغه می‌کند و هر عملی را شامل می‌شود، چه عمل قلبی مانند کفر و یا اعمال دیگری مانند بی‌اخلاقی‌هایی که قوم نوح به آن گرفتار بودند، مانند مسخره کردن. بنابر این، تعلیل در آیه، منحصر در کفر و شرک آنان نیست و انحرافات اخلاقی آنها را نیز شامل می‌شود، به همین دلیل برخی از مفسران، علاوه بر بیان کفر آنان، اشاره به اعمال سوءشان نیز کرده‌اند. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۲۵۴)

قرآن، غرق شدن به واسطه انحراف را به صورت تهدید، در مورد بقیه افراد به کار برده، می‌فرماید: «أَمْ أَمِنتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَىٰ فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيُغَرِّقَكُم بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا؛ یا [مگر] ایمن شدید از اینکه بار دیگر شما را در آن [دریا] باز گرداند و تندبادی شکننده بر شما بفرستد و به [سزای] آنکه کفر ورزیدید، غرقتان کند، آن گاه برای خود در برابر ما، کسی را نیابید که آن را دنبال کند». (اسراء: ۶۹). در این آیه، تهدید به غرق شدنی می‌کند که به دلیل نادیده گرفتن و کفران نعمت است. کفران نعمت، نسبت به نعماتی که خداوند به ایشان، با توجه به آیات قبل، عنایت کرده بود. البته هر غرق شدنی، مصداق

برای عقوبت الهی نیست، به صورتی که بین آن دو نسبت تساوی باشد؛ بلکه آن غرق شدنی مراد است که نتیجه سوء اعمال ایشان و مصداقی برای عقوبت الهی باشد.

۲-۲-۱-۱-۱- خسف

یکی دیگر از مصادیقی که قرآن به عنوان عقوبت الهی مطرح می‌کند، خسف است که به معنای فرو رفتن انسان منحرف و گنه‌کار در زمین است. به صورتی که دیگر اثری از او باقی نماند و باعث از بین رفتن او شود. قرآن درباره کسی که به این گرفتاری مبتلا شد، می‌فرماید: «فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُوهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ؛ آن گاه [قارون] را با خانه‌اش در زمین فرو بردیم، و گروهی نداشت که در برابر [عذاب] خدا، او را یاری کنند و [خود نیز] نتوانست از خود دفاع کند». (قصص: ۸۱)

در این آیه، کلمه «خسفنا» از واژه «خسف» و به معنای فرو رفتن و غائب شدن در زمین است، به صورتی که هیچ اثری از کسی که چنین اتفاقی برای او افتاده است، باقی نماند. (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۳، ص ۵۶) در مورد قارون نیز چنین اتفاقی افتاد. او از نزدیکان حضرت موسی بود و ظاهر آیات، بر گرفتاری او به انحرافات اخلاقی مانند: تکبر و غرور یا تجاوز دلالت دارد که آیات پایانی سوره قصص به این نکته اشاره می‌کند. همچنین فرو رفتن قارون در زمین، با فرو رفتن خانه و اموال او نیز همراه شد و خود این مسئله، عذابی بیشتر برای او بود؛ چون همراه با از بین رفتن خود، چیزی را که به آن دلبستگی داشت، در حال از بین رفتن می‌دید.

فرو رفتن در زمین اتفاقی است که در طول تاریخ، به وسیله زلزله یا رانش زمین و یا علت‌های دیگر، پدید آمده است که در ظاهر، شبیه موارد عذاب الهی است، چنانچه قرآن برای بیان فرو رفتن در زمین می‌فرماید: «أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضُ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ؛ شما را در زمین

فروبرد، پس به ناگاه [زمین] به تپیدن افتد». (ملک: ۱۶) با توجه به معنای «تمور»، زمین در چنین موقعیتی دچار اضطراب و حرکت سریع می‌شود، (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۷۸۷) اما آنچه برای قارون اتفاق افتاد با موارد دیگر فرق می‌کند، زیرا این مسئله در حضور کسانی که در کنار او زندگی می‌کردند، رخ داد و به صورتی بوده که آنها عذاب بودن این حادثه را متوجه شدند و نسبت به آرزوی جایگاه قارون که در گذشته داشتند، اظهار توبه کرده، رهایی از عذابی مانند عذاب قارون را، منت الهی بر خود دانستند.

فرو رفتن در زمین به عنوان عذاب الهی، برای تمام انسان‌ها دیگر نیز ممکن است اتفاق بیفتد. قرآن، دیگران را نیز در صورتی که به انحراف دچار شوند، به چنین عذابی تهدید می‌کند و می‌فرماید: «أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ نَسْأَ تَحْسِفُ بِهِمُ الْأَرْضُ؛ آیا به آنچه - از آسمان و زمین - در دسترسشان و پشت سرشان است ننگریسته‌اند؟ اگر بخواهیم آنان را در زمین فرو می‌بریم» (سبأ: ۹) در این آیه، به آسمان و زمین شده اشاره است که هر دو مخلوق الهی و در تحت تدبیر خداوند هستند. از طرفی خداوند، احاطه کامل نسبت به منحرفان دارد؛ بنابر این، به امر خداوند، همین زمینی که ایشان بر روی آن زندگی می‌کنند و آرام است می‌تواند به عنوان عقوبت الهی، ایشان را بگیرد و در خود، فرو ببرد.

۳-۲-۱-۱-۱- عذاب آسمانی

یکی از مصادیق مؤاخذه پایانی در زندگی دنیایی منحرفان، نازل شدن عذاب آسمانی بر آنها است که در قالب‌های متفاوتی ظهور پیدا می‌کند و هر کدام مناسب با اعمال ایشان است؛ زیرا آسمان نیز مانند زمین در میان خیل عظیم سربازان الهی است و در عقوبت مجرمان، می‌تواند مأمور الهی گردد.

خداوند می‌فرماید: «قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَيَّ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَاباً مِّنْ فَوْقِكُمْ؛ بگو: «او تواناست که از بالای سرتان برای شما عذابی بفرستد». (انعام: ۶۵) در این آیه، کلمه «بعث» به معنای سوق دادن عذاب، به سوی آنان است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ۱۳۲) عذابی که از بالای سر آنها نازل می‌شود. عذاب آسمانی خود دارای موارد مختلفی است که عبارتند از:

۱-۳-۱-۱-۱-سنگ‌های آتشین

یکی از موارد عذاب آسمانی، سنگ‌های آتشین است که در برخی از موارد ابتلای به آن به صورت فردی مطرح شده است، مانند عذاب همسر حضرت لوط که همراه دیگران به سنگ‌های آتشین الهی که بر آنها فرود آمد، گرفتار شد. قرآن درباره او می‌فرماید: «فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ؛ پس او «حضرت لوط» و خانواده‌اش را- غیر از زنش که از زمره باقیمانندگان بود- نجات دادیم». (نمل: ۸۳). او به واسطه اعمال انحرافی خود، اهلیت همراهی حضرت لوط را که باعث نجاتش می‌شد، از دست داد و دچار عقاب الهی شد.

این عذاب را در آیات دیگر نیز بیان می‌کند و می‌فرماید: «فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّنْ سِجِّيلٍ مَّنصُودٍ؛ پس چون فرمان ما آمد، آن [شهر] را زیر و زبر کردیم و سنگ‌پاره‌هایی از [نوع] گِل‌های لایه لایه، بر آن فرو ریختیم». (هود: ۸۲). کلمه «سجیل» بر وزن فعیل است و بر مبالغه در شدت و سختی آنچه بر ایشان نازل شده، دلالت می‌کند. (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۵، ص ۵۸). وصفی که در قالب «منصود» برای آن بیان شد، به دنباله‌دار بودن چنین عذابی دلالت دارد؛ به صورتی که بین آن عذاب، انقطاعی وجود ندارد تا فرصتی برای رهایی آنها باشد. (طنطاوی، [بی‌تا] ج ۷، ص ۲۵۲)

در آیه بعد می‌فرماید: «مَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَعِيدَةٌ؛ آن از ستمگران چندان دور نیست» (هود: ۸۳) و به این نکته اشاره دارد که چنین عذابی، از کسانی که ظالم هستند، دور نخواهد بود و به صورت یک سرانجام تلخ در انتظار آنان است؛ بنابر این، آیه، تهدیدی برای تمام ظالمان است و از آن به عنوان سنت الهی، می‌توان یاد کرد. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۰، ص ۲۴۲)

۲-۳-۱-۱-۱-صاعقه

یکی دیگر از موارد عذاب آسمانی، صاعقه‌ای است که منحرفان را هدف خود قرار می‌دهد و ایشان را نابود می‌کند؛ چنان که برخی از مجرمان، در بستر تاریخ، به این عذاب الهی گرفتار شده‌اند. قرآن، ضمن بیان گرفتاری گذشتگان به این عقوبت، دیگران را نیز تهدید می‌کند و می‌فرماید: «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ؛ پس اگر روی برتافتند بگو: «شما را از آذرخشی چون آذرخش عاد و ثمود بر حذر داشتیم.» (فصلت: ۱۳) کلمه «صاعقه»، به معنای صدای شدید آسمانی است (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۶، ص ۲۴۲) این صدای شدید، همراه با قطعه‌های آتشین است و اصطلاحاً به آن رعد و برق نیز گفته می‌شود.

مرگ و هلاکت از آثار صاعقه است که ممکن است به دنبال آن اتفاق بیفتد؛ لذا در آیه دیگری می‌فرماید: «يُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ؛ صاعقه‌ها را فرو می‌فرستند و با آنها هر که را بخواهد، مورد اصابت قرار می‌دهد» (رعد: ۱۳). این آیه، هر دو قسم صاعقه؛ یعنی هم آنچه که به عنوان عذاب الهی و همراه با هلاکت است و هم غیر آن را شامل می‌شود؛ اما صاعقه‌ای که مصداق عذاب الهی قرار بگیرد، همراه جدایی ناپذیرش، هلاکت است و به همین دلیل در آیه اول، ایشان را تهدید می‌کند به آنچه مانند صاعقه‌ای که عذاب الهی بود و قوم عاد و ثمود را فرا گرفت.

۳-۳-۱-۱-۱-تکه‌های آسمانی

یکی دیگر از عذاب‌های آسمانی برای منحرفان، تکه‌های جدا شده از آسمان است که در قرآن از آن چنین یاد می‌کند که «إِنْ نَشَأْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ؛ اگر بخواهیم، پاره‌سنگ‌هایی از آسمان بر سرشان می‌افکنیم. قطعاً در این [تهدید] برای هر بنده توبه‌کاری عبرت است». (سبأ: ۹۰) کلمه «کسف» به معنای قطعه جدا شده از کل است و بر این عذاب الهی دلالت می‌کند؛ البته جدا شدنی که در قسم جدا شده، تحول و تغییر به وجود آمده باشد. (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱۰، ص ۵۸)

آنچه از آسمان جدا شده و به عنوان عذاب الهی است، دارای اوصافی غیر از خود آسمان است؛ یعنی دارای سه وصف تقطیع، ترکیب و تراکم است. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۶، ص ۲۰۲). بنابر این واژه «کسف»، به معنای آنچه نازل شده است و درحالی که از جنس خود آسمان است، تحول یافته و دارای سنگینی و تراکم است.

۲-۱-بی‌اثر شدن اعمال

یکی از سنت‌های الهی جاری در سرانجام انحرافات اخلاقی، بی‌اثر شدن اعمال است. در این حالت، عملی که انسان مبتلا به کجروی اخلاقی انجام داده است، نمی‌تواند جلوی گرفتاریش به عذاب الهی را بگیرد؛ البته اینگونه اعمال، جزء اعمال سوء و بد آنها نیست؛ بلکه آن گروه از اعمال است که آنها به خیال خود به نیکی انجام داده‌اند.

قرآن کریم، در باره این اعمال می‌فرماید: «الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا؛ [آنان] کسانی‌اند که کوشش‌شان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند». (فصلت: ۱۳). آنان به گمان خویش، اعمال نیکی که

ایشان را به کمال برساند، فراهم کرده‌اند، اما چنین نیست؛ بلکه کردارشان فاسد است و به همین دلیل، در آیه بعد، سخن از بی‌تأثیر بودن این اعمال دارد.

بی‌اثری اعمال، نابود شدن بعضی از اعمال توسط بعضی دیگر را نیز شامل می‌شود. این مسئله، برای ایشان تا پایان زندگی ادامه داشته است و نسبت به فساد یا بطلان کردارشان، اقدام جبران‌کننده‌ای انجام نداده‌اند. این اعمالشان، در همان هنگام انجام عمل، به دلیل عدم تأثیر در سعادت آنها، فاسد بوده است؛ اما فسادش به صورت معلق و مشروط به عدم جبران قرار گرفته است، ولی در پایان زندگی آنها به علت بسته شدن پرونده اعمالشان، فساد و تباهی عمل به صورت قطعی و حتمی شده است. (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۲۶)

قرآن، می‌فرماید: «وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّثُورًا؛ و به هر گونه کاری که کرده‌اند می‌پردازیم و آن را [چون] گردی پراکنده می‌سازیم». (فرقان: ۲۳) این پراکندگی اعمال، در اثر بطلان و از بین رفتن اعمال، در دنیا است، ولی ظهور آن بعد از مرگ است. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص ۲۰۱). پس این سنت الهی به آن معنا است که اعمالی که به حساب خودشان خوب بوده، برای آنها سودی ندارد. این سنت الهی دارای مصادیق مختلفی است که عبارتند از:

۱-۲-۱- حبط عمل

یکی از موارد بی‌اثر شدن عمل انسان، حبط آن است که به معنای بی‌ارزشی و سقوط عمل است. (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۷۵۸). این کلمه، برگرفته از وضعیت حیوانی است که آنچه را که به سود او نیست، می‌خورد و باعث بد شدن حالش می‌شود، به گونه‌ای که ممکن است این کار او، به مرگش منتهی شود. (راغب اصفهانی، ص ۲۱۶). این حالت را قرآن، برای

کسی که عملش بدون فایده است، به کار برده است، به گونه‌ای که حبط عمل، به شقاوت او منجر می‌شود.

قرآن، موارد مختلفی را باعث حبط عمل می‌داند. بعضی از آنها انحرافات اعتقادی است مانند شرک، کفر و ارتداد و بعضی از آنها انحرافات اخلاقی است مانند بی‌احترامی و بی‌ادبی به ساحت پیامبر «ص». قرآن، در بیان کیفیت حبط عمل می‌فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا؛ [آری،] آنان کسانی‌اند که آیات پروردگارشان و لقای او را انکار کردند، در نتیجه اعمالشان تباه گردید و روز قیامت برای آنها [قدر و] ارزشی نخواهیم نهاد»؛ (کهف: ۱۰۵) یعنی آن کسی که اعمال او فاسد است، وزن و سنگینی برای عملش نیست. البته این حالت از ابتدا برای اعمال او بوده است و در پایان زندگی و در قیامت برای او ظهور پیدا می‌کند، زیرا چنین نیست که عملی در دنیا دارای وزن باشد ولی در قیامت ارزش خود را از دست بدهد، بلکه چنانکه از مجموع آیات حسابرسی در قیامت، به دست می‌آید، تمام اعمال، بدون هیچ کم و کاستی به صاحبش برگردانده می‌شود و حتی به اندازه ذره‌ای نیز از اعمال او کم نخواهد شد. در این صورت جایی برای بی‌وزن شدن اعمال با ارزش نیست.

قرآن، حبط اعمال را چنین به تصویر کشیده است، «مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَيَّ شَيْءٌ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ؛ مثل کسانی که به پروردگار خود کافر شدند، کردارهایشان به خاکستری می‌ماند که بادی تند در روزی طوفانی بر آن بوزد، از آنچه به دست آورده‌اند، هیچ [بهره‌ای] نمی‌توانند ببرند. این همان گمراهی دور و دراز است». (ابراهیم: ۱۸). بنابر این، حبط اعمال، به معنای بی‌ارزش و فایده بودن نفس عمل انجام شده است؛ در این صورت، حتی اگر عملی، دارای حسن فعلی و فاعلی

هم باشد اما به جهت انحراف دیگری، مانند مخالفت با حق، دچار آفت گردیده و فاسد شده است. پس این آفت زدگی، اختصاص به کفار و مشرکین ندارد؛ (مطهری، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۳۱۳) بلکه کسی که انحرافات دیگری مانند انحرافات اخلاقی نیز داشته باشد، ممکن است به آن گرفتار شوند.

گاهی از حبط و بی‌ارزش شدن اعمال، در آیات الهی، تعبیر به بطلان می‌شود که به معنای از بین رفتن و ناپایداری عمل است. این کلمه در مقابل کلمه حق قرار می‌گیرد و در معنا نیز نقیض آن است. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۱، ص ۵۶) بنابر این، چون حق، جاودان و پایدار است، باطل نیز در مقابل آن قرار می‌گیرد و دارای حوزه معنایی وسیعی است. از آنجایی که اثر و نفع واقعی، در حق بودن است؛ آنچه که باطل باشد، بدون منفعت خواهد بود. پس بطلان در مورد عمل، به این معنا است که عمل‌شان از بین رفته است و در نتیجه منفعتی از ناحیه عمل، به آنها نمی‌رسد. قرآن می‌فرماید: «إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبَرُّوا مَا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ در حقیقت، آنچه ایشان در آند، نابود [و زایل] و آنچه انجام می‌دادند باطل است.» (اعراف: ۱۳۹)

۲-۲-۱- احباط

یکی دیگر از موارد بی‌اثر شدن عمل انسان، احباط آن است که در لغت به معنای خراب کردن چاه توسط آب است. (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۱۵۷). این کلمه در اصطلاح، به معنای فاسد شدن چیزی یا عملی توسط دیگری است. بیشتر مفسران حبط و احباط را هم‌معنا بیان کرده‌اند، زیرا معنای این دو، بسیار به یکدیگر نزدیک است. اما در واقع، دارای تمایز در معنا است به صورتی که حبط، فاسد بودن خود عمل است، ولی احباط به معنای افساد عمل، توسط عمل دیگر است؛ به این معنا که از ابتدا عمل صحیح بوده، ولی توسط عمل دیگری فاسد شده

است. البته آن کسانی که احباط را به معنای حبط گرفته‌اند برای این است که بیشتر موارد استعمال آن در مورد مشرکان و کافران است که هیچ عمل صالحی ندارند تا به وسیله عملی دیگر فاسد شود ولی مسئله احباط، منحصر در این گروه‌ها نیست، بلکه غیر از آنها را نیز شامل می‌شود.

قرآن، درباره احباط می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَصْرِفُوا اللَّهُ شَيْئًا وَ سَيُحِطُّ أَعْمَالُهُمْ؛ کسانی که کافر شدند و [مردم را] از راه خدا باز داشتند و پس از آنکه راه هدایت بر آنان آشکار شد، با پیامبر [خدا] در افتادند، هرگز به خدا گزندی نمی‌رسانند و به زودی [خدا] کرده‌هایشان را تباه خواهد کرد». (محمد: ۳۲)

در این آیه، انحرافات اعتقادی و اخلاقی با یکدیگر ذکر شده است که نتیجه آن دو فاسد شدن عمل است و احباط اعمال را نیز با «سین» استقبال ذکر کرده است که دلالت بر وقوع آن در آینده نزدیک می‌کند؛ یعنی در آینده، این عمل، از اثری که باید در رفع عذاب و به ارمغان آوردن سعادت، برای انسان داشته باشد، عاری و خالی است، همچنین بر مشروط بودن احباط نیز دلالت می‌کند؛ یعنی عمل، در صورتی که جبران نشود، در آینده باطل کننده دیگر اعمال خوبی است که انجام گرفته است.

گاهی در آیات قرآن، از احباط اعمال انسان به ابطال اعمال یاد می‌شود. ابطال به این معنا است که اعمال صالح و خوب خود را به واسطه انحراف و کجروی، باطل و نابود کند. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۱، ص ۵۶). قرآن، درباره ابطال عمل می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و از پیامبر [او نیز] اطاعت نمایید، و کرده‌های خود را تباه نکنید». (محمد: ۳۳). در این آیه، با نهی از نابود کردن عمل، قاعده کلی صحت و حق بودن عمل را بیان می‌کند؛ یعنی عملی صحیح و

دارای اثر است که همراه با اطاعت از خدا و رسول و با ایمان به خدا باشد. (فضل الله، ۱۴۱۹، ج ۲۱، ص ۷۸)

قرآن، بعضی از مصادیق ابطال را ذکر کرده، می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ ثَرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدقه‌های خود را با منت و آزار، باطل نکنید، مانند کسی که مالش را برای خودنمایی به مردم، انفاق می‌کند و به خدا و روز بازپسین ایمان ندارد. پس مثل او همچون مثل سنگ خارا می‌است که بر روی آن، خاکی [نشسته] است، و رگباری به آن رسیده و آن [سنگ] را سخت و صاف بر جای نهاده است. آنان [ریاکاران] نیز از آنچه به دست آورده‌اند، بهره‌ای نمی‌برند و خداوند، گروه کافران را هدایت نمی‌کند». (بقره: ۲۶۴). در این آیه، علاوه بر ذکر برخی مصادیق ابطال، چگونگی ابطال اعمال را در ضمن مثال بیان کرده است.

۲- سنت‌های الهی دنیوی ناظر به سرانجام انحرافات اجتماعی اخلاقی

بعضی از سنت‌های الهی، سنت‌هایی است که در مورد عاقبت اجتماع و امتی که به کجروی اخلاقی گرفتار شده‌اند، جاری می‌شوند؛ زیرا اجتماع، دارای اختیار و عملکرد جداگانه‌ای غیر از افراد خود است و با اراده خویش می‌تواند سرنوشت خود را رقم بزند؛ بنابر این اجتماع، با انتخاب راه غیر مناسب اخلاقی و تداوم بر آن، موجبات جاری شدن قوانین الهی را فراهم می‌سازد. این سنت‌ها عبارتند از:

۱-۲- هلاکت اجتماعی

هلاکت اجتماعی، یکی از سنت‌های الهی جاری در جامعه‌ای است که گرفتار انحراف اخلاقی شده و به پایان راه خود رسیده است و به معنای ساقط شدن از زندگانی است. (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱۱، ص ۲۷۱). این گونه هلاکت، غیر از از بین رفتن فرد است و در آن، اجتماع، به طور کلی از بین می‌رود به صورتی که طبق نقل قرآن، دیگر نه از آنها افرادی دیده می‌شوند و نه صدایی از آنها شنیده می‌شود. «وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا؛ و چه بسیار نسل‌ها که پیش از آنان هلاک کردیم. آیا کسی از آنان را می‌یابی یا صدایی از ایشان می‌شنوی؟». (مریم: ۹۸)

بنابر این همانطور که اجتماع می‌تواند دارای حیات و زندگانی باشد، دارای مرگ و زمان معین آن نیز هست، اما گاهی این از بین رفتن، به صورت مرگ طبیعی نیست؛ بلکه مصداقی برای عذاب الهی می‌شود. در این موارد، اجتماعی که دچار عذاب الهی می‌شود، نوع هلاکتشان با از بین رفتن و مرگ عادی فرق می‌کند و در قالب مصادیقی معینی است.

قرآن، در جمع بندی عذاب‌هایی که بر اقوام گذشته وارد شده است، می‌فرماید: «فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا؛ و هر یک [از ایشان] را به گناهِش گرفتار [عذاب] کردیم؛ از آنان کسانی بودند که بر [سر] ایشان بادی همراه با شین فرو فرستادیم و از آنان کسانی بودند که فریاد [مرگبار] آنها را فرو گرفت و برخی از آنان را در زمین فرو بردیم و بعضی را غرق کردیم». (عنکبوت: ۴۰). در این آیه، علاوه بر بیان مصادیق هلاکت، به حقیقت دیگری که در بین همه آنها مشترک است اشاره می‌کند و آن هلاکت به واسطه گناه و انحراف است که عبارت «بذنبه» بر آن دلالت می‌کند.

۲-۲- جایگزینی

یکی از سنت‌های الهی که در مورد جامعه منحرف، جاری می‌شود، سنت جایگزینی است و به این معنا است که خداوند آنها را از مقام و منزلت خود سلب می‌کند و به جای ایشان، قوم و اجتماع دیگری را جایگزین می‌کند؛ البته آنچه در این جایگزینی، نسبت به جامعه جاری می‌شود، همراه با هلاکت و از بین رفتن آنها است؛ یعنی نه تنها از مقام خود سلب می‌شوند، بلکه زندگی دنیوی خود را نیز از دست می‌دهند. از دست دادن جایگاه و مقام برای جامعه، بسیار مهم است. به همین دلیل جوامع در طول تاریخ به دنبال ایجاد جایگاه مهمی برای خود بوده‌اند.

قرآن، در ضمن تهدیدی می‌فرماید: «هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعُونَ لِنُفْسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمَنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنِ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ؛ شما همان [مردمی] هستید که برای انفاق در راه خدا فرا خوانده شده‌اید. پس برخی از شما بخل می‌ورزند، و هر کس بخل ورزد تنها به زیان خود بخل ورزیده، و [گرنه] خدا بی‌نیاز است و شما نیازمندید و اگر روی برتابید [خدا] جای شما را به مردمی غیر از شما خواهد داد که مانند شما نخواهند بود». (محمد: ۳۸)

در این آیه، نتیجه بخل ورزیدن در راه خداوند را، سنت جایگزینی بیان کرده است که کلمه «یستبدل» به آن دلالت دارد و به معنای این است که چیزی در مکان و جایگاه چیز دیگری قرار داده شود. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۱، ص ۴۹). این سنت الهی، به صورت دائمی ادامه دارد، زیرا «یستبدل» به صورت فعل مضارع است؛ یعنی جایگزین‌های دیگر نیز همین سنت برای آنها وجود دارد.

جایگزینی می‌تواند به دو قسم باشد. یکی جایگزینی در مکان و جایگاه، به این صورت که جامعه‌ای جایگاه خود را از دست می‌دهد و جامعه دیگر که دارای صلاحیت آن جایگاه باشد، عهده‌دار آن خواهد شد و دیگر اینکه علاوه بر از دست دادن جایگاه، زندگانی خود را نیز از دست می‌دهند. در این صورت، جامعه دوم، وارثان آنها در همه جهات خواهند شد. آنچه که در این سنت مورد نظر است و قبلاً به آن اشاره شد، قسم دوم است که ظاهر بعضی از آیات نیز به آن اشاره دارد؛ زیرا قسم اول با عقوبتی که به عنوان سرانجام انحراف اخلاقی انجام می‌شود، قابل جمع نیست؛ چون آنها هنوز در دنیا زندگی می‌کنند و فرصت جبران و به دست آوردن جایگاه خود را دارند، اما در قسم دوم چنین حالتی وجود ندارد.

معنای کلمه استبدال، که به سنت جایگزینی اشاره دارد، مطابق با قسم اول است، زیرا حروف سین و تاء در آن برای مبالغه و معنای این کلمه، همان مدلول تبدیل است؛ یعنی جامعه جدید، به عنوان عوض، در جای جامعه قدیم قرار می‌گیرد و جامعه قبلی از بین می‌رود. (عاشور، [بی تا]، ج ۲۶، ص ۱۱۷). برای استبدال، مصادیقی در قرآن بیان شده است، مانند از بین رفتن فرعونیان و جانشین شدن بنی اسرائیل به جای آنها که قرآن، می‌فرماید: «ما آنها را وارثان فرعونیان قرار دادیم که این وعده الهی و به دلیل استقامت ایشان در مقابل ظلم و نافرمانی فرعونیان است». (اعراف: ۱۳۷)

گاهی قرآن به جانشینی اشاره کرده، آن را به عنوان سنت عمومی خداوند مطرح می‌کند، به این صورت که با از بین رفتن اجتماعی، جامعه‌ای دیگر، جایگزین آنها می‌شوند، بدون آنکه سخن از صلاحیت عهده‌داری مقام آنها باشد. در اینجا سخن از سنت عمومی خداوند است که در مورد تمام اقوام جاری می‌شود و با سنت جایگزینی عقوبتی خداوند تفاوت دارد. قرآن می‌فرماید: «وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ؛ و چه بسیار شهرها را که

[مردمش] ستمکار بودند درهم شکستیم و پس از آنها قومی دیگر پدید آوردیم» (انبیاء: ۱۱)

نتیجه‌گیری

بعضی از سنت‌های الهی در دنیا، ناظر به سرانجام انحرافات اخلاقی انسان‌ها است و در حالتی جاری می‌شود که فرصت‌های انسان، برای تغییر سرنوشتش به پایان رسیده است. قرآن نیز این سنت‌ها را بیان کرده است و از سرانجام انسان‌های منحرف به عنوان عاقبت سوء یاد می‌کند. این سنت‌ها در بخش‌های فردی و اجتماعی زندگی انسان جاری است.

در بخش فردی زندگی انسان، سنت‌های الهی مختلفی جاری می‌شود که مهم‌ترین آنها سنت مؤاخذه الهی است که در جریان این سنت، زندگی انسان منحرف به پایان می‌رسد. این سنت الهی، دارای مصادیق مختلفی است، به صورتی که برخی از آنها مانند مسخ، مقارن و نزدیک به هلاکت است و بین آن سنت و هلاکت انسان‌های منحرف فاصله است، ولی برخی دیگر به صورتی است که ملازم با هلاکت است و بین آن دو، یعنی سنت و هلاکت فاصله نیست، مانند خسف یا غرق شدن. همچنین سنت بی‌اثر شدن اعمال نیز در مورد انسان جاری می‌شود که خود، دارای افراد مختلفی، مانند حبط و احباط است.

در بخش اجتماعی زندگی انسان نیز سنت‌های الهی مختلفی جاری می‌شود. از جمله این سنت‌ها، مؤاخذه اجتماعی است که در جریان آن، اجتماع انسان‌ها از بین می‌رود و این از بین رفتن اجتماع، غیر از هلاکت فردی است و جامعه در آن، هستی خود را از دست می‌دهد، به صورتی که دیگر اثری از آنها باقی نخواهد ماند. سنت جایگزینی، سنت دیگری است که در مورد اجتماع جاری می‌شود و در آن جامعه‌ای دیگر، جایگزین اجتماع مؤاخذه شده می‌شوند و جامعه اول علاوه بر هلاکت، جایگاه و نقش آفرینی تاریخی خود را از دست می‌دهد.

منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند (۱۴۱۵)، تهران، دارالقرآن الکریم، چاپ اول.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴)، لسان العرب، بیروت، دارالصادر، چاپ سوم، ۱۵ جلد.
۳. جوادی آملی، عبد الله (۱۳۸۶)، معاد در قرآن، قم، اسراء، چاپ پنجم.
۴. جوادی آملی، عبد الله (۱۳۸۷)، تفسیر تسنیم، قم، اسراء، چاپ هفتم، ۲۶ جلد.
۵. راغب اصفهانی، حسین (۱۴۱۲)، المفردات فی غریب القرآن، بیروت، دار العلم، چاپ اول.
۶. صدوق، محمد بن علی (۱۳۸۶)، علل الشرایع، قم، داورى، چاپ اول، ۲ جلد.
۷. طباطبایی، محمد حسین (۱۴۱۷)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر نشر اسلامی، چاپ پنجم، ۲۰ جلد.
۸. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۰ جلد.
۹. طریحی، فخر الدین (۱۳۷۵)، مجمع البحرین، تهران، کتابفروشی مرتضوی، ۶ جلد.
۱۰. طنطاوی، محمد [بی تا]، التفسیر الوسیط للقرآن، قاهره، دارالنهضة، ۱۵ جلد.
۱۱. عاشور، محمد بن طاهر [بی تا]، التحریر و التنویر، بیروت، مؤسسه التاریخ، چاپ اول، ۳۰ جلد.
۱۲. فضل الله، محمد حسین (۱۴۱۹)، تفسیر من وحی القرآن، بیروت، دارالملاک، چاپ دوم، ۲۴ جلد.
۱۳. قرشی، علی اکبر (۱۳۷۱)، قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ ششم، ۷ جلد.
۱۴. مصطفوی، حسن (۱۳۶۰)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۴ جلد.
۱۵. مطهری، مرتضی (۱۳۸۷)، مجموعه آثار، تهران، صدرا، چاپ دوم، ۲۷ جلد.